



ارداویرافنامه

بقلم آقای رشیدی

— ۱ —

ارداویرافنامه از کتب نفیسه زبان بهاوی است که از اعتقادات عامه ایرانیان قبل از اسلام نسبت باختر حکایت میکند قدیمترین نسخه آن که در آخر قرن هفتم هجری کتابت شده است در کپنهاگ ضبط است و سه سال قبل چند نسخه از آن عکس برداشته اند. آقای یاسمی آنرا از روی متن بهاوی بفارسی کنونی ترجمه کرده اند و ازین شماره در این مجله انتشار می یابد.

چنین گویند که یکبار اهر و زرتشت دینی که از اهور مزدا پذیرفت اندر گیهان روا کرد و تا پایان سیصد سال دین اندر باکی و مردمان در بی گمانی بودند، پس اهریمن بتیاره برای بی اعتقاد کردن مردمان باین دین آن اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران و نبرد و ویرانی ایرانشهر^۲ فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پانخت خدائی^۳ آشفته و ویران کرد.

و این دین مانند اپستاک و زند بر پوست گاو پیراسته و آب زرین نوشته اندر ستخر پاپکان در گنج نیش^۴ نهاده بودند.

و آن اهریمن بتیاره بدبخت گجسته (ملعون) بد کردار اسکندر رومی مصر نشین را برانگیخت که بسوخت و چند دستوران و دادوران و هیر بدان و موبدان و دین برداران و افزار هومندان (صنعتگران) و دانایان ایرانشهر را بکشت و مهان و کدخدایان ایرانشهر را یکی بادیگری کین و ناآشتی بمیان افکند و خود درفته بدوزخ افتاد.

پس از آن مردمان ایران شهریکی بادیگری آشفته و در بیکار بود چون خدای

۱ - اهر و مقدس است در کتب زردشتی این لفظ را اشو نوشته اند.

۲ - ایران شهر مملکت ایران است.

۳ - خدائی سلطنت.

۴ - گنج نیش مخزن اسناد دولتی.

ووالی^۱ و سردار و دستور دین آگاه نداشتند، و بنعمت (چیز) یزدان بی اعتقاد شدند و بسیار آئین و کیش و گروه (واختلاف) و بدگمانی و بیاد در گیهان به پیدایش آمد.
تا آن زمان که آذر باد مراسمندان^۲ نیک پروردانو شهروان بزاد که بنا بر وایت دینکرد روی گداخته ابر بر ریخت و چند دادستان و داوری با مخالف کیشان و مخالف گروهشان کرد و این دین در شسپیکان^۳ و مردمان در بی اعتقادی بودند.

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنیغ^۴ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر این شدند که مارا چاره باید خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آخرت) آگاهی آورد که مردم دین اندر این هنگام بدانند که این برستش و درون^۵ و آفرینگان^۶ و نیرنگ و پاتیایی^۷ که ایجا آوریم بیزدان رسد یا بدیوان و بفریاد روان مارسد یا نه.

دستوران دین پس از همه داستانهای همه مردم را بدرگاه آذر فرنیغ خواندند و او شان هفت مرد که بیزدان بی گمان تر بودند و منشن و گوشن و کنشن^۸ پیراسته تر و نیکتر داشتند جدا کردند و گفتند که شما تنها بنشینید و از شما یکی که باین کار بهتر و خوش نامتر باشد برگزینید.

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام برگزیدند و هست که نیشابور نام گویند.

- ۱ - دهبویت والی ترجمه شد.
- ۲ - آذرباد مراسمندان در عهد شاپور دوم ظهور کرد و معجز او این بود که روی گداخته بر سینه اش ریختند گزند نیافت اندرزی از او باقیست که نگارنده آنرا بفارسی کنونی در آورده است.
- ۳ - شسپیکان کنج و مخزن بی بوده است گویند لفظ شایگان یا شاهجان از این لفظ اشتقاق یافته است.
- ۴ - آذر فرنیغ (یا آذر فرغ) یکی از چهار آتشکده زرنگ ابرانشهر است محل آن نارس بود.
- ۵ - درون نانی است کوچک که در مراسم مذهبی پس از تلاوت ادعیه خاص صرف میشود.
- ۶ - آفرینگان دعائی است که بر بعض اغذیه مثل شراب و شیر تلاوت کنند و روح اموات را بخوانند لفظ آفری بمعنی دعوت است.

۷ - نیرنگ دعائی است پاتیایی طهارت و وضو.

۸ - اندیشه و گفتار و کردار.

پس ویراف چون انسان شنید بر پای ایستاد و دست بکش کرد و گفت خواهش می کنم مرا اکامک هومند (برخلاف میل) منگ^۱ مدهید تا برای مزدیسنان و من نیزه افکنید^۲ و اگر نیزه بمن رسید با کمال میل بانجای اهر و ان (مقدسان) و بد کاران بروم و این بیغام بدرستی برم و برآستی آورم.

پس مزدیسنان بسوی نیزه آمدند نخستین بار باندیشه نیک و دیگر بگفتار نیک و سدیگر بگردار نیک و هر سه نیزه بویراف آمد.

۲

و ویراف را هفت خواهر بود و آن هر هفت ویراف را چون زن بودند و دین از برداشتند و پشت کرده بودند چون شنیدند بسیار گران آمد و فریاد کردند و اندرانجمن مزدیسنان^۳ پیش رفتند بایستادند و نماز بردند و گفتند که مکنید شما مزدیسنان این چیز چه ماهفت خواهریم و یک برادر و هر هفت خواهر آن برادر را زنیم^۴ چه گونه در خانه که هفت تیر و ستونی بزیر اندر نهاده اند چون آن ستون برگیرند فرسپان (تیرها) بیفتند همان گون ماهفت خواهر را برادر این یکی است که زندگی و دارندگی مایس ازین دان از اوست و هر نیکی از او آید، و شما که این زمان از شهر زندگان بشهر مردگان فرستید بر ما ستمگر و (ابی بیم کرد) باشید.

پس مزدیسنان چون آن شنیدند آن هفت خواهران را خورسندی دادند و گفتند که این ویراف تاهفت روز تندرست بشما بسپاریم و این نام نیک بر این مرد بماند پس اوشان همداستان شدند. پس ویراف پیش مزدیسنان دست بکش گرفت و گفت دستوری هست که روان مردگان را تقدیس کنم، خورش خورم و اندرز (وصیت) کنم، پس می و منگ بدهید، دستوران فرمودند که همین گونه کن

۱ - منگ مشروبی است مخدر که خواب آرد.

۲ - نیزه یا تیر برای قرعه میافکنند.

۳ - مزدیسنان خدایرستان.

۴ - دردین زردشتی مزاجیت با معارم مثل خواهر یا دختر تو ای عظیم بشمار بود و آنرا خوی

توک دس میگفتند کامبوزیا پسر کورس خواهر خود را گرفت کتاب ۱۸ اوستا که امروز در دست نیست در بیان فضیلت این عمل بوده است.

پس آن مزدیسنان در خانه باك (مقدس) جایی ۳۰ گام دور از آن خوب^۱ بگزیدند و یراف سروتن بنشست و جامه نو پوشید و بوی خوش بیویانید، و بر تختی آراسته فرش نو یا کیزه گستر دند و بر تخت و فرش با کیزه بنشست و درون کرد و مردگان یاد کرد و خورش خورد. پس دستوران دین از شراب و منگ گشتاسبی^۲ سه جام زرین بر کردند و يك جام بانديشه نيك^۳ و د دیگگر جام بسگفتار نيك و سدیبگر جام بکردار نيك بویراف دادند و آن می و منگ بخورد بهوشیاری واج^۴ بگفت و بستر بخت. و آن دستوران دین و هفت خواهران هفت روز و شبان با آتش همیشه سوز و بوی گذاره^۵ و نیرنك دینی اوستا وزند بر خواندند و نسك کردند و گاتا^۶ سرودند و بتاریکی پاس داشتند، و آن هفت خواهر به پیرامون بستر و یراف نشستند و هفت روز و شبان اوستا خواندند و آن هفت خواهران با همه مزدیسنان و دین دستوران و هیر بدن و مو بدن بهیچ آئین غفلت نکردند.

۳

روان و یراف از تن به چکاتی دایمیک^۷ و بل چینود (صراط) رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن رفت و یراف از آن خواب خوش برخاست خرم و بانديشه باك. و خواهران بادستوران دین و مزدیسنان چون و یراف بدیدند شاد و خرم شدند و گفتند درست آمدی ای و یراف پیغامبر ما مزدیسنان از شهر مردگان باین شهر زندگان آمده هستی. هیر بدن و دستوران دین پیش و یراف نماز بردند پس و یراف چون چنان دید پذیره آمد و نماز بود و گفت که شمارا درود از اهور مزدا خدای و امشاسپندان^۸ و درود از

- ۱ - مراد از آن خوب آتش مقدس است یعنی ۳۰ گام دور از آتش .
- ۲ - گویند گشتاسب از زردشت خواست که مقام او را در بهشت بوی بنماید زردشت از مشروب منگ بوی داد و او مکان و احوال خود را در فردوس دید از آنجاست که منگ را گشتاسبی گفته اند .
- ۳ - اندیشه نيك هومت گفتار نيك هوخت و کردار نيك هورشت است که ۳ اصل دین زردشتی بشمارند .

۴ - باز با واج دعائی است که در هنگام صرف طعام بزمره میخوانند .

۵ - بوی گذاره بمعنی معطر است .

۶ - گانا قدیمترین قسمت اوستاست .

۷ - نام کوهی است که بل صراط از آنجا شروع میشود .

۸ - ملائکه مقرب .

زردشت اسپهتمان^۱ مقدس و درود از سر و شاهر و آذر ایزد و فره^۲ دین مزدیسنان و درود از دیگر اهروان و درود و نیکی و آسانی از دیگر مینوگان^۳ بهشت.

پس دستوران دین گفتند درست بنده هستی تو ویراف پیغامبر مزدیسنان بر تو نیز درود باد هر چه دیدی بر راستی بما بگویی پس ویراف گفت نخستین گفتار آن که گرسنگان و تشنگان را نخست خورش دادن پس پرسش از شکر کردن و کار فرمودن. پس دستوران دین فرمودند که نیکو گفتمی و خورش خوب بخته و خوشبو و آب سرد می آوردند، و نانی را تبرک کردند و ویراف واج گرفت و خوراک خورد و واج بگفت^۴. و ستایش اهور مزدا و امشاسپندان و سپاس خرداد و مرداد و امشاسپندان بر خواند و آفرینگان گفت، فرمود که بیاورید دیری دانک و فرزندانک دیری فرساخته و فرزانه آوردند و بیش نشست هر چه ویراف گفت روشن و درست نوشت.

۴

اورا چنین فرمود نوشتن که بآن نخستین شب مرا پذیره آمدند سر و شاهر و آذر ایزد و بمن نماز بردند و گفتند درست آمده تو ای ارداویراف پیش از زمان باین عالم آمده من گفتم پیغام بر هستم. پس پیروز گرسروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند نخستین گام باندیشه نیک دیگر گام به گفتار نیک و سدیدگر گام بکنش نیک نهاده پل چینود (صراط) آمدم که جان برهیز کاران و مخلوقات اهور مزدارا نگاهبانی می کنند چون بآنجا فراز آمدم دیدم روان گذشتگان که اندر آن سه شب نخست روان آنان در بالین تن نشسته این گوشن (عبارت) گاتاها را می خوانند اوشتا آهای یا همای اوشتا کاهما یچیت (یعنی) «نیکی باد آن را که از نیکی او نیکی گزاری» اورا در آن سه شب چندان نیکی و آسانی رسیده است بقدر مردی که در گیتی اسان تر و خرم تر گذرانیده باشد.

۱ - لقب و نام خانوادگی.

۲ - فره بمعنی جلال و شکوه و روحانیت است.

۳ - ساکنان بهشت، مایکونیان.

۴ - یعنی زرمه را که شروع کرده بود باغذا تمام کرد.

درسه دیگر بامداد روان ۱ آن مرد مقدس در بوی خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته تر آید که هر بوی خوشی که در نزد نندگان به بینی او رفته باشد. این بوی از جنوب ۲ از جانب یزدان می آید. دین خود و کردار خود را بصورت کنیز کی نیکو بدن بند با قامتی خوب رسته و بستان های پیش آمده کش بستان باز نشسته است دل و جان دوست، و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگر بستن بایسته ترین چیز باشد و آن روان ۳ از آن کنیزك پرسد که تو که هستی و چه شخصی هستی که هر گز در زندگانی گیتی هیچ کنیز کی نیکوتر و کالبدی ارج یارتر از آن نونی ندیم.

او که دین خودش و کردار خودش است پاسخ دهد که من کنش (عمل) تو هستم ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش. خوب دین، از کام و کردار تو است که من چنین مه و به و خوشبوی و پیروز گر و بیرنجم که بتو نمایم، چه تو در گیتی گاتاسرودی و برای اب پاکیزه قربانی کردی و آتش را بره بختی و مرد اهرورا آسایش دادی چه از دور فراز آمد چه از نزدیک هر چند من فربه بودم از تو فربه تر شدم و نیکو بودم از تو نیکوتر شدم و لایق تر بودم از تو لایق تر شدم و هر چند به گاه تخت چشمه گان نشسته بودم از تو چشمه یگان تر (مشهور از انگشت نما) شدم و هر چند بلند قدر بودم از تو (برزشنیک تر) بلند قدر تر شدم بسبب این منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک که تو ورزیده.

مردان مقدس پس از تو بمن قربانی اهورمزدارا با آئین و مراسم بسیار کنند آسان باد.

۵

پس از آن پل چینود پهنای ۹ نیزه باز شد من بیاری سروش اهرور و آذر ایزد با آسانی و فراخانی از پل چینود نیک و دلیرانه و پیروز گرانه بگذشتم پس در پناه مهر ایزد و روشن رسیدن و وای به و بهرام ایزد توانا و اشکات ایزد (افزاینده گیهان) و فره دین مزدیسنان و فروهر (روح) اهروان و دیگر مینوکان بر من ارداویراف نخست نماز بردند و من ارداویراف دیدم روشن راست را که ترا زوی زرد زرین بدست داشت و نیکان و بدکارانرا اندازه میگرفت.

۱ - ضمیر در این چند عبارت آشفته است

۲ - شمال را مکان دیوان می دانستند و مقابل آنرا که جنوب است جانب یزدان می خواندند.

۳ - این اغظ مکرر در این کتاب می آید بمعنی مقدس و قدسی. و پاکیزه و معوم است.

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تا ترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری^۱ و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبوئی بهشت و بادافراه^۲ اهر و آن . و بتو نمائیم تاریکی و تنگی و بدی و رنج و ناپاکی و عقاب^۳ و درد و بیماری و سهمگینی و بیمنیسی و ریشگون^۴ و تعفن^۵ و بادافراه گونه گونه دیوان و جادوان و بزه کاران که بدوزخ گیرند بتو نمائیم . گاه راستان و آن دروغزنان بتو نمائیم ، پاداش خوب گروشان^۶ باهورامزدا و امشاسپندان و نیکی بهشت و ناپاکی بدوزخ و هستی یزدان و امشاسپندان و نیستی اهریمن و دیوان و بودن رستاخیز و تن پسین [حشر] بتو نمائیم .

پاداش آمرزیدگان را که از اهورامزدا و امشاسپندان در بهشت یافته اند بتو نمائیم و عذاب و بادافراه گونه گونه بدکاران در دوزخ از اهریمن ملعون^۷ و دیوان و بتیارگان .

۶

جائی فراز آمدم دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند . پرسیدم از پیروز کر سروش اهر و آذر ایزد که او شان که اند و چرا اینجا ایستند گفت سروش اهر و آذر ایزد که اینجا را همستگان^۸ خوانند و این روانان تاحشر^۹ اینجا ایستند و روان آن مردمان که کناه و توایشان در کیتی راست (برابر) بود .

۱ — خواری ضد دشخواری است — راحتی

۲ — پاداش

۳ — اناکی

۴ — جراحت

۵ — لفظ گوریکمی یا گوردکی که مکرر در این کتاب استعمال شده است تعفن ترجمه شد

۶ — یعنی آنان که باصول ذیل ایمان دارند

۷ — کجسته

۸ — وجه تسمیه برزخ به هم استکان یا تعادل ثواب و گناه است که دو کفه ترازو بهم

ایستند و برابر شوند یا اجتماع اشخاصیکه در آن محل توقف دارند .

۹ — تن پسین

بگویی زندگان را که آسانترین ثواب را به بیرنجی بکنید چه هر کس اسروشو -
چرانام^۱ ثوابش بیش که گناه بهشت و هر که را گناه بیش بدوزخ هر که هر
دوراست [برابر] تا حشر در این همسنگیان ایستد. باد افراه آنها سرمایا گرماست
اوشان را پتیاره دیگر نیست.

۷

و پس نخست گام فراز نهادم به سترپایک (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیک
در این جای هومت بمهمانی (است) دیدم روان برهیز گاران که چون ستاره روز ناک روشن
آنجا همیدرخشید تخت و نشسته نگاه آنها بسیار روشن (وبرژاک) و پرفره بود.
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند
پاسخ گفتند سروش اهر و آذر ایزد که این جای پایه ستاره است و این روان آنان
است که بگیتی یشت نکردند و گاتا نسرودند و خوی تولدس نکردند^۲ و خدائی^۳
و ایالت^۴ و سرداری نکردند بسبب ثوابهای دیگر اهر و (مقدس) شده اند.

۸

چون گام دوم فراز نهادم بماء پایه به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم
آنجا که هوخت مهمان است و انجمنی بزرگ از نیکان دیدم پرسیدم از سروش اهر و
آذر ایزد که این کدام جا و اوشان روان که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند
که این جای پایه مائه است و این اوشانند که در کیتی یشت نکردند و گاتا نخوانند
و زناشوئی بامحارم نورزیدند بدیگر ثواب بآنجا آمده اند اوشان را روشنی بروشنی
مائه همی ماند.

۱ - اسروشوچرانام وزن ۶ درهم است

۲ - مز اوجت با محارم

۳ - سلطنت

۴ - دهبوتی